

نقد و بررسی کتاب «درباره عرفان مسیحی»

لیلا هوشنگی^۱

در سال‌های اخیر شاهد اقبال به آشنایی از سنت‌های مختلف دینی هستیم. درباره سنت عرفان مسیحی و عرفای بزرگ و صاحب نظر و اثر آن نیز می‌توان به زبان فارسی آثار متعددی را سراغ گرفت. به صورت کلی جریان گسترده و پرنفوذ رهبانیت در جهان مسیحیت از منظرهای مختلفی انجام یافته است. این پژوهش‌ها ناظر است به جهات نظری و یا جهات عملی. کاوش در مفاهیم و اصطلاحات بنیادین و احیاناً مطالعه مقایسه‌ای درباره مفاهیم در جنبه نخست می‌گنجد. در بحث از جنبه عملی به جست‌وجو در زندگانی و خدمات اجتماعی عرفا و راهبان برجسته، نحوه سیر و سلوک عرفانی آنان پرداخته می‌شود که بر جنبه‌های تاریخی و سیر تحولات و نیز با لحاظ شرایط فرهنگی هر دوره است.

در این میان آنچه مهم به نظر می‌رسد این است که مخاطب فارسی‌زبان امروزی چه پیشینه ذهنی و تصویری کلی از مسیحیت دارد. تعامل و مواجهه مسلمانان با رهبانیت مسیحی در دوره‌های تاریخی مختلف به صورت‌های گوناگون بوده و در دوره جدید بیشتر در قالب نهضت‌های تبشیری این فرقه‌های رهبانی بوده است. بدیهی است که آشنایی و آگاهی روشمند و علمی درباره عرفای مسیحی و آگاهی دقیق از این سنت در حوزه‌های مطالعات ادیان و عرفان کاملاً ضروری است.

با امعان نظر به این مقدمات، تلاش داریم تا به نقد و بررسی کتاب درباره عرفان مسیحی، مقالاتی در باب مراقبه، شهود، و جزآن، ترجمه آقای محمد صبائی پردازیم که تلاش کرده است با گزینش مقالاتی از دو کتاب راهنمای معتبر به نام‌های:

- The Cambridge Companion to Christian mysticism(2012),
- The Willey-Blackwell Companion to Christian mysticism(2013)

^۱. دانشیار گروه ادیان، دانشگاه الزهراء، lhoosh@alzahra.ac.ir

بتواند به فارسی کتابی راهنما برای مطالعه عرفان مسیحی فراهم آورد، هم برای پژوهشگران و هم برای خوانندگان علاقه‌مند به این حوزه.

در این اثر حدوداً دویست صفحه‌ای، هشت مقاله گنجانده شده، پنج مقاله از کتاب راهنمای عرفان مسیحی چاپ کمبریج و سه مقاله از راهنمای عرفان مسیحی ویلی- بلک ول. مولفان هر مقاله در ذیل صفحه نخست مقاله درج شده است و گاهی معرفی مختصری هم درباره برخی ذکر شده است. اما در فهرست مطالب کتاب نه می‌توان منبع مقاله و نه مولف را یافت. همچنین منابع تمامی مقالات در فهرست منابع آخر تجمیع شده است و در آخر واژه‌نامه و نمایه آمده است که راهگشاست. بهتر می‌بود تا منابع هر مقاله دست‌کم با شماره فصل مشخص می‌شد تا برای مراجعات به موضوعات تخصصی هر بحث به راحتی قابل بازیابی باشد چراکه مولفان متخصص هر یک از مقالات قطعاً به منابع اصیل و اصلی ارجاع داده‌اند و حال در ترجمه فارسی این‌ها تفکیک نشده است. در مطالعه اثر آنچه بسیار مشهود است احاطه مترجم محترم است به موضوع بحث و آگاهی جامع از اصطلاحات و سنت عرفانی به‌ویژه در مسیحیت، همچنین اطلاع دقیق از تاریخ مسیحیت. در نتیجه در کل مقالات انتخاب دقیق معادل‌ها را شاهدیم که در بطن متنی با نثر سلیس و رسا فهم تمامی مفاهیم نسبتاً دشوار را به سهولت فراهم آورده است. در کل خواننده با متنی بسیار خوش‌خوان و زودپاب مواجه است که در این آشفته بازار ترجمه‌های غیر حرفه‌ای واقعا مغتنم است و شایسته تقدیر.

باری، بنا به اظهار مترجم در گزینش مقالات برای این دو بخش، اولویت و اهمیت به اصول و مفاهیم پایه‌ای اولیه عرفان مسیحی و نیز مسائل بحث‌برانگیز این حوزه داده شده است. مفاهیمی که مقدمات و ارکان این حوزه را برای خواننده واضح و روشن می‌سازد تا در گام بعدی که فرد به سراغ ارتباط عرفان مسیحی با حوزه‌های مختلف از جمله فلسفه، زیبایی‌شناسی و جز اینها می‌رود به درکی واضح‌تر و نیز دقیق‌تر نائل آید. یا اگر مخاطب به سراغ تاریخ عرفان مسیحی و شرح حال و افکار عارفان و طریقه‌های عرفانی می‌رود، نخست از این مفاهیم در سنت مسیحی آگاهی کافی داشته باشد تا مطالعه‌اش به صورت روشمند سبب ارتقاء فهم شود. از این‌رو در گزینش مقالات بر مهم‌ترین اصول عرفان مسیحی تاکید شده و به ترتیب مراقبه، شهود، عمل و نظر، الهیات سلبی و ثبوتی، و دست آخر اتحاد عرفانی آمده و البته پیش از اینها «عرفان در عهد جدید» گنجانده شده است تا از متون مقدس پیشینه بحث را پی بگیرد.

و اما در بخش دوم، دو مقاله آمده است: دیدگاه اصلاح‌گران پروتستان درباره عرفان، و عرفان مسیحی از منظر میان دینی. به تعبیر مترجم این دو بحث یکی از درون به ساختار عرفان مسیحی پرداخته است یعنی به موضع پروتستان‌ها که بسیار محل مناقشه است؛ و دیگری برون‌گرا است و به بحث از امکان‌پذیری مقایسه عرفان مسیحی با نظام‌های عرفانی دیگر از جمله عرفان‌های شرقی پرداخته است. این دو مقاله را در ادامه به تفصیل بررسی خواهیم کرد زیرا هر یک حاوی نکاتی ارزشمند است و در کنار یکدیگر به خواننده نگاهی نو را به عرفان مسیحی می‌بخشد. تعبیر مترجم هم در این خصوص رساست: این دو بخش مکمل هم هستند، زیرا برای پژوهشگران حوزه عرفان مسیحی فقط این کافی نیست که «بدانند عارفان مسیحی راجع به نظام‌های عرفانی‌ای که بدان تعلق دارند چه می‌گویند، یا اصول و طریقه‌های مختلف عرفان مسیحی کدام‌اند، بلکه افزون بر آن باید بدانند که درون ساختار عرفان مسیحی چه تعارضات و معضلاتی وجود دارد، نظرات مختلف در این موارد چیست و راه‌حل‌ها کدام است؛ همچنین باید بدانند وجوه اشتراک و افتراق عرفان مسیحی و عرفان دیگر چیست» (ص ۱۲-۱۳).

نخستین مقاله از چند حیث قابل توجه است. این مقاله از کتاب *راهنمای ویلی - بلک* ول انتخاب شده است. مولف آن، آلن میچل به بررسی عرفان در بطن متن مقدس می‌پردازد. وی می‌نویسد: این که در هیچ‌یک از ۲۷ کتاب عهد جدید واژه عرفان به کار نرفته است، دانش پژوهان درباره عرفان و مضامین عرفانی عهد جدید مطالبی می‌نویسند. این محققان مدعی نیستند که می‌توان به همان فهم کاملاً پیشرفته‌ای از عرفان در عهد جدید دست یافت که نویسندگان متأخر مسیحی بدان دست یافته‌اند، بلکه در پی تحقیق درباره شیوه‌هایی هستند که نویسندگان کتب عهد جدید بر اساس آن‌ها وصول به خدا، چگونگی اتحاد با خدا و مسیح را در حیات اولیه مسیحیان توصیف می‌کنند و در بیان این مکاشفه و شهود، تجربه‌ای زنده از طریق ایمان عرضه می‌دارند.

مولف با تأکید بر تجربه دینی به بررسی سه بخش مستقلاً می‌پردازد: *رسالات پولس*، انجیل یوحنا و رساله به عبرانیان. هر یک از این‌ها به روش خاصی به وصال الهی و اتحاد با خدا و مسیح می‌پردازند و مضامینی را به دست می‌دهند که بن‌مایه‌های سنت عرفانی مسیحی تبدیل می‌شود. پولس در مقام قدیمی‌ترین نویسنده عهد جدید و نیز دومین بنیان‌گذار مسیحیت جایگاهی خاص را داراست، وی در رسالات متعدد خود خطاب به ساکنان مناطق مختلف در سرزمین روم از جمله قرن‌تینان، غلاطیان، فیلیپیان از کلیدواژه‌هایی همچون مکشوف شدن، به آسمان

رفتن که حاکی است از تجربه‌ای جذبه‌وار به کرات سخن گفته است. مولف با استناد به آیات مختلف در این رسالات به شرح بیاناتی عرفانی می‌پردازد که با عرفان مرکبه در یهود مشابهت‌هایی دارد، از جمله تأکید بر اسرار نگفتنی. در انجیل یوحنا بر مفاهیم عرفانی همچون محبت خدا و وصال خدا تأکید می‌شود که عیسی آن را فراهم می‌کند. به‌طور کلی در انجیل چهارگانه، انجیل یوحنا به لحاظ سبک و ساختار کاملاً متفاوت است.

در سراسر انجیل یوحنا بر یکسان‌انگاری عیسی با خدا تأکید شده است. تعبیر عرفانی از جمله «مجد او را نظاره کردیم» (باب اول آیه ۱۴)، تصویر پسر انسان در پایان باب اول انجیل یوحنا به مثابه نردبان و این‌که عیسی دروازه آسمان است یادآور تصویر نردبان یعقوب است (پیدایش، ۱۲:۲۸) و این‌که عیسی در نقش پیامبرانه - مسیحایی‌اش پلی است میان خدا و انسان‌ها بررسی شده است. همچنین در آثار یوحنایی بر این تأکید می‌شود که خدا محبت است و آنان که در محبت می‌مانند در خدا می‌مانند (رساله اول یوحنا، ۱۶:۴) بدین‌سان درون بودِ متقابل خدا و عیسی در شخص مومن به کار محبت است (نک، رساله اول یوحنا، ۱۲:۱۵، ۲۳:۱۴).

در بخش سوم عرفان در عهد جدید، مولف مقاله درباره رساله عبرانیان که ژانر (گونه‌ای ادبی) آن موعظه است بر رسیدن به ساحت آسمانی و این‌که سفر مؤمن با سفر بنی‌اسرائیل قابل‌مقایسه است تأکید دارد به نظر وی عرفان در این رساله متنی است بر پایداری، به این معنا که در آن و از طریق آن اتحاد یا امر الاهی به حیاتی ابدی در زمان حال می‌انجامد.

در مقاله بعدی مؤلف با واکاوی اصطلاحات اساسی عرفان ذیل مراقبه به انواع دلالت‌های معنایی این اصطلاح نظر داشته است وی می‌نویسد (ص ۴۷)، باید میان مراقبه به‌مثابه عمل یا فعالیت روحانی و مراقبه به‌منزله صورت نوشتاری فرق گذاشت. وی سیر تحول معنایی این اصطلاح را از دوره آغازین رهبانیت تا سده‌های میانه، در آثار بزرگانی چون آگوستین (متوفی ۴۳۰ میلادی) و راهبان سده‌های میانه همچون بوناوتتوره (متوفی ۱۲۷۴) و دیگران بررسی کرده است و به دلالت‌های معنایی بسیار دقیقی از این اصطلاح پرداخته است. همچنین است در مقالات بعدی درباره شهود و اتحاد عرفانی که از جمله مهم‌ترین اصطلاحات عرفانی به شمار می‌آیند. بی‌توجهی به مرزهای معنایی این مفاهیم و اصطلاحات سبب سوءفهم‌ها و گاه منازعات جدلی بی‌مبنا می‌شود و طبیعتاً دقت در کاربرد و دایره معنایی مفاهیم و کلیدواژه‌ها در سنت عرفانی مسیحی می‌تواند باعث تعمیق در فهم اصطلاحات

مشابه در سنت‌های دیگر عرفانی شود البته به شرط این‌که در بافت و سیاق خاصی که آن مفهوم ظهور و رشد یافته است دقت شود.

در مقاله چهارم بحث جدی عمل و نظر مطرح و بررسی می‌شود که از دیدگاه بزرگانی چون آگوستینوس و مایستر اکهارت و نیز برخی از عرفای دوره جدید است که رویکردهایی ویژه دارند تا صورتی سازنده و سودمند از چالش موجود میان عمل و نظر، که بحثی است پردامنه و درازپای، ارائه شود. در این نوشتار به نوعی تاکید بر این است که رابطه نظر و عمل دیالکتیکی است و ترکیبی. همچنین تلاش شده تا نشان دهد چگونه هر یک از عرفا بر حسب حساسیت‌های الهیاتی خود و نیز بسترهای تغییرپذیر نظری در طول تاریخ کوشیده‌اند تا روشی را برای زیستن در جهان و در خدا که جزء و کل است به دست دهند.

دو مقاله بعدی نیز به دو اصطلاح مهم در سنت عرفانی می‌پردازد نخست الاهیات سلبی و ثبوتی به قلم اندرو لات و دیگری اتحاد عرفانی. در بحث نخست بر تمایز میان دو کلیسای کاتولیک و ارتدوکس شرقی تاکید می‌شود و این‌که چگونه الاهیات سلبی با اتکا به آثار دیونیسوس آرتوپاگوسی یا مجعول در سده ششم میلادی پا گرفت. آثار وی مبتنی بر روش نفی بود در سخن گفتن از خدا و خود ریشه داشت در متون مقدس عبری و نیز فلسفه کلاسیک یونان. این الاهیات سلبی البته در آثار آباء اولیه از جمله کلمنت اسکندرانی و سپس نزد آباء کاپادوکیه‌ای و یوحنا زین‌دهان و جز آن‌ها مطرح بود و عملاً در الاهیات عرفانی مسیحیت شرقی بروزی تام یافت. این مهم را مولف مقاله بر اساس کتاب ولادیمیر لاسکی (ص ۱۱۰) شرح داده است. در بحث از اتحاد عرفانی مولف مقاله، برنارد مک‌گین، به نحوی جامع سیر تحول معنایی این اصطلاح را از عهد جدید، او نیز با تکیه بر پیشینه آن در متون مقدس عبرانی و نیز متون فلسفی یونان باستان آغاز می‌کند و سپس نزد اریگنس از آباء اولیه کلیسا تا سده‌های میانه و مایستر اکهارت و نیز دوره جدید و عارفان فرانسوی سده هفدهم پی می‌گیرد.

در بخش دوم کتاب، دنیس ای تامبرلو، مولف مقاله نخست کوشیده است تا با به دست دادن تعریف اصطلاح عرفان، با همه ابهام‌ها و وجوه مختلف معنایی آن، محل اختلاف را روشن سازد و با تحلیل بن‌مایه‌های عرفانی چون اتحاد با مسیح، لطف و آمرزیدگی نشان دهد که لوتر و کالون گرچه تصورشان با تصور عارفان کاتولیک فرق داشت، مطلق عرفان را انکار نکرده‌اند. آن‌گونه که تصور غالب است، اندیشه پروتستانی را با عرفان سازگار نمی‌دانند و محققانی چون اولین آندرھیل بر این باورند که عرفان هیچ‌گاه بطور واقعی در جریان زندگی مسیحیان

پروتستان – مگر به صورتی کمرنگ در پیروان کالون – راه نیافت (ص ۱۳). این گونه است که غالباً عرفان را پدیده‌ای کاتولیکی و مغایر با آیین پروتستان تعریف کرده‌اند و کسی چون آلبرشت ریچل (۱۸۸۲-۱۸۸۹) در مقام فردی تأثیرگذار همین نظر را تأیید و ترویج کرده‌اند. به نظر مولف این مقاله که خود راهبی است فرانسوی، اصلاح‌گران طراز اول پروتستان یعنی مارتین لوتر و ژان کالون نسبت به عرفان دیدگاهی مثبت داشته‌اند.

سپس مؤلف با استناد به نظر برنارد مک‌گین در اثر معروفش به نام *حضور الاهی*: تاریخچه عرفان مسیحی غربی عرفان را سه معنا در نظر می‌گیرد: نخست عرفان به‌مثابه جزء یا عنصری از دین؛ عرفان به‌مثابه روند یا طریق حیات و عرفان به‌مثابه تلاشی برای اظهار آگاهی بی‌واسطه از حضور الاهی. مک‌گین با تأکید بر این اصطلاح عرفان در سده هفدهم ناظر به غایت مهمی بود یعنی دیدار با خدا، استدلال می‌کند که عرفان به‌مثابه روند و طریق حیات در بطن زندگانی دینی، نیایش و پرستش دینی پروتستان‌ها حضور داشته‌اند زیرا غالباً نویسندگان پروتستان واجد آگاهی عمیقی‌اند از دیدار با خدا. ولو این که در میان پروتستان‌ها اشکال نظری الهیات عرفانی گاه به صراحت رد و انکار شده است.

در نگاهی کلی، این مقاله بخشی است بسیار سودمند و پرنکته ناظر به ارتباط عرفان و دین، مؤلف با استناد به اثر فریدریش فُن هوگل بنام *رکن عرفانی دین* به این فهم می‌پردازد که دین از نظر فُن هوگل سه رکن دارد: نهادی، نظری و عرفانی. که هرگز نباید رکن عرفانی از دو رکن دیگر جدا شود. مراد از بُعد تجربی دین اینست که برای این وجه از دین به‌جای آن که بررسی شود و برایش استدلال آورده شود، احساس می‌شود. بیش از آن که تجزیه و تحلیل شود به آن عشق ورزیده و زیسته می‌شود، بیش از این که واقعیت بیرونی یا اعتبارسنجی عقلانی باشد عمل و قدرت است. این گونه است که لزومی ندارد فرد دین‌دار، خواه پروتستان و خواه کاتولیک خود را لزوماً بخواند عارف بخواند. پس انکار تام رکن عرفانی را در الهیات پروتستان صحیح نمی‌داند. سپس با توجه به پیشینه لوتر در رهبانیت و تعلیم و تربیت وی در مقام راهب، تأکید لوتر بر فهم جدید از آمرزیدگی، نجات از راه لطف و شاید برتر از همه «تجربه مناره» لوتر که احساسی به وی بخشیده مثل تولد دوباره ورود به بهشت و حس مواجهه‌ای نیرومند با لطف الاهی، همگی حاکی است از نوعی تجربه عرفانی ولو اینکه لوتر هیچ‌گاه از واژه عرفانی در توصیف خود و این تجربه استناد نکرده است (نک. ص ۱۳۶-۱۳۷). سپس مولف با دقت در تمایز میان اتحاد عاطفی و اتحاد ماهوی، از یک سو و تمایز میان عرفان نظری و عرفان عادی از سوی دیگر، به نکاتی دقیق و

عمیق پرداخته است از جمله این که باید در مسئله حالت تجربه عرفانی به این تمایزها دقت کافی کرد تا در بحث از رابطه عرفان در الهیاتی خاص به موضعی روشن دست یافت (ص ۱۳۹-۱۴۰).

دانش پژوهان پروتستان، به صورت کلی عرفان را پدیده‌ای می‌دانسته‌اند به دور از پیام اصلی انجیل و نیز مبتنی بر این که فرد با تکیه بر اعمال خود به نجات می‌رسد، از این رو عرفان را از بدترین جنبه‌های ماهیت آیین کاتولیک در سده‌های میانه می‌شناخته‌اند. در مقابل، محققان کاتولیک چون جنبش اصلاح دینی را بدعتی می‌انگاشتند در اعتقادات دینی باور داشتند که این جنبش فاقد هر نوع معنویتی اصیل است (ص ۱۴۰، ۱۳۵).

در قسمت بعدی این مقاله که به علاقه‌مندان توصیه می‌شود حتما مطالعه کنند، مولف با دقت نظری مثال‌زدنی با مراجعه به اهم آثار مارتین لوتر و واکاوی بیانات مختلف وی به نحوی جامع، تعبیر لوتر را این متون برجسته می‌سازد که حاکی است از تجربه عرفانی وی و جایگاه عرفان در الاهیات کلیسای پروتستان. همچنین است درباره ژان کالون و آثار و آرای وی درباره عرفان. مولف این مقاله، تامبورلو، با دقت در این که لوتر چه آثاری را برگزیده و به آلمانی ترجمه کرده است از جمله کتاب *الاهیات آلمانی* که متنی است عرفانی با مولفی مجهول، یا حاشیه‌نویسی لوتر بر *مواظظ تاولر* که عارفی است دومینکن و در سده ۱۴ میلادی می‌زیسته است، یا توجه لوتر به مراقبه‌های تجربی برنارد کلرووایی به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه لوتر با دوری گزیدن از عرفان نظری به تجربه عرفانی اهمیت می‌داده است. او در تعریف ایمان مسیحی، مفاهیم بنیادین آمرزیدگی و جز این‌ها تماما در الاهیات پروتستان طرح و برنامه‌های معنوی خود را سامان بخشیده است بی‌آن‌که به عرفان کلیسای کاتولیک نظر مثبتی نشان دهد. هم لوتر و هم کالون صریحا علیه دیونوسیوس موضع گرفته‌اند (نک. ص ۱۴۹، ۱۴۲، ۱۵۷).

در مقاله آخر نیز همچون مقاله قبلی به لحاظ روشی خواننده با نکات روشی بسیار مفیدی آشنا می‌شود. لفتیور نویسنده مقاله عرفان مسیحی از منظر بینا رشته‌ای به طرح این مباحث می‌پردازد که آیا پژوهش تطبیقی اساسا امکان‌پذیر است یا نیست و چرا. او با طرح دیدگاه‌های طرفداران امکان و عدم امکان مطالعه مقایسه‌ای، تصویری روشن و دیدی کلی از جوانب این حوزه به دست می‌دهد.